عناصراجتماعی و انسانی در شعر نیمایوشیج

دکتر علی محمدی*

نعمت الله پناهی**

چکیده

به‌نظر می‌رسد جهت‌گیری اجتماعی و انسانی شعر و ادبیات کلاسیک فارسی در بیشتر موارد، نه به‌طور مطلق ضعیف و بیمارگونه بود، به‌ویژه در ادبیات درباری و مدحی گذشته که انسان و اجتماع قربانی شده بود، اما بااین‌حال تعهد اجتماعی و انسانی شعر و ادبیات ازطریق ادبیات مشروطه به شعر معاصر رسیده‌است. نیمایوشیج را به‌معنای دقیق کلمه می‌توان شاعر اجتماعی نامید؛ زیرا هنر و شعر او زمینهٔ اجتماعی و انسانی دارد. ازنظر نگارنده شعر و ادبیات اجتماعی ذاتاً انسانی نیز هست. شعر و تفکر نیما به‌طورکلی این جهانی و انسان‌مدار است، حتی سمبولیسم نیما ازنوع اجتماعی و انسانی است. برای نیما انسان ارزش اصلی است. تصویر انسان در شعر و ادبیات گذشته، کلی بود ولی انسان شعرِ نیما ازنوع عینی و امروزی است. آزادی‌خواهی و استبدادستیزی، گرایش این جهانی، اصالت انسان، اصالت اراده و اختیار آدمی و طبیعت‌گرایی از عناصر مهم اجتماعی و انسانی شعر نیما به‌شمار می‌رود. آثار نیما ستایشگر اراده و اختیار انسان‌ها در تعیین سرنوشت خویش است؛ درحالی‌که در ادبیات گذشته کمتر به نقش انسان در دگرگونی نظام‌های استبدادی و استثماری پرداخته شده‌بود. نیما به اجزا و عناصر طبیعت، رنگ اجتماعی و انسانی می‌دهد وآن‌ها را با وجودش می‌آمیزد

* استادیار دانشگاه پیام‌نور زنجان

** کارشناس‌ارشد و مدرس مدعو دانشگاه پیام‌نور زنجان

به‌گونه‌ای که رابطهٔ بی‌واسطهٔ شـاعر با اجـزاء طبیعت، عین وجود و هستی او می‌شود.

کلیدواژه‌ها: نیما، انسان‌مداری، شعر معاصر، شاعر اجتماعی، طبیعت‌گرایی، انسان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

شعر و ادبیات کلاسیک فارسی به‌یک‌معنا به اقشار خاص و منحصربه‌فرد اجتماع اعم‌از درباریان، نجبا و اشراف تعلق داشت؛ به‌طوری‌که با جرئت تمام می‌توان گفت که جهت‌گیری اجتماعی و انسانی شعر و ادبیات کلاسیک فارسی، ضعیف و بیمارگونه بود. کما اینکه این امر ارتباط تنگاتنگ و ارگانیکی با جوانب دیگر فرهنگ و تمدن کلاسیک ایرانی داشت. برای رفع شبهه باید افزود، منظور این نیست که تمام شاعران و هنرمندان کلاسیک این‌گونه بودند و اساساً گرایش اجتماعی و انسانی نداشتند. به‌عنوان‌مثال نوعی زمینهٔ اجتماعی در آثار ناصرخسرو، خیام، خواجه حافظ شیرازی، عبید زاکانی، فردوسی، سعدی و مولانا هست که درمقایسه با انبوه شاعران و هنرمندان، بسیار ناچیز به‌نظر می‌رسد. منظورم این نکته است که وجه غالب و مسلط (dominant) آثار کلاسیک فارسی را زمینهٔ اجتماعی و انسانی شکل نداده‌است.

به‌طور کلی از عصر مغول به‌بعد و تسلط همه‌جانبه و فراگیر عرفان و تصوف ابن‌عربی و اخلاف او، گرایشات اجتماعی به مرز صفر رسیده‌است؛ به‌خصوص در عرفان و تصوف ابن‌عربی و جانشینان او، کار به «جدول ضرب»[1] و گسترش «کارخانهٔ مفهوم‌سازی» می‌کشد. دکتر شفیعی‌کدکنی دراین‌زمینه می‌نویسد:

> «فرهنگ ایرانی و عملاً اسلامی به‌ویژه بعداز مغول با تصاعد هندسی به‌سوی بیماری «مفهوم‌سازی» حرکت کرده‌است و با کشف جدول این استعاره‌های تصادفی، همگان سعی در گسترش این کارخانهٔ مفهوم‌سازی داشتند.»[2]

دیدگاه دکتر شفیعی‌کدکنی را دربارهٔ نادیده‌گرفتن و ناچیزشمردن جنبه‌های اجتماعی عرفان ابن‌عربی نیز می‌توان صحیح دانست. قدر مسلم این است که در ادبیات درباری و مدحی گذشته، اجتماع و انسان قربانی می‌شود و به‌جای آن،

دربـار و درباریان می‌نشینند؛ بنابراین در ادبیات فارسی غنایی گذشته نیز به‌طور کلی، نه مطلق، جای انسان و اجتماع به‌معنای عینی کلمه خالی است.

در ادبیات عرفانی، به‌خصوص در مکتب ابن‌عربی و اخلاف او و ادبیات تعلیمی نیز همین امر قابل‌مشاهده است. آیا ادبیات فارسی تعلیمی گذشته که مبتنی بر «این را بکن» و «آن را نکن» بود، جایی برای انتخاب و احترام به مخاطب می‌گذاشت؟ این نکته را مقایسه کنید با نصایح اخلاقی مندرج در دیالوگ‌های افلاطون و فلاسفهٔ یونان باستان، تا تفاوت عمیق این امر به‌خوبی روشن شود.[۳]

طرح مسئله

عصرمشروطه ازنظر بحث ما، نقطهٔ عطفی است در تحولات ادبی و هنری ما ایرانیان، چراکه در تمام ادوار تاریخی، ذهنیت و جهان‌بینی ایرانی این‌قدر احساس نیاز به دگرگونی و خانه‌تکانی نکرده بود. روشن‌فکران و متفکران عصر مشروطه با لحن جدلی و پرخاشگرانه، بخش بزرگی از شـعر و ادبیات کلاسیک فارسی، به‌خصوص ادبیات درباری و غنایی گذشته را به چالش کشیدند. زین‌العابدین مراغه‌ای برای شعر و ادبیات، کارکرد اجتماعی و سیاسی قائل است، به‌همین‌دلیل به ادبیات فارسی درباری و مدحی گذشته به‌شدت حمله کرده‌است.

> «این شیوهٔ شعر و شاعری که امثال شمس‌الشعرا سـروش خود را بدان چسبانده‌اند، دیگر کهنه شده و مقتضیات زمان امروز در امثال این ترّهات روحی نگذاشته و به بهای این سخنان دروغ در هیچ‌جای دنیا یک دینار نمی‌دهند. زمان آن زمان نیست که مرد دانا بدین سخنان دروغین مزوّر فریفته شود.»[٤]

درواقع تعهد اجتماعی و انسانی نسبت‌به شعر و ادبیات ازطریق ادبیات مشروطه به شعر معاصر می‌رسد؛ به‌گونه‌ای‌که یکی از وجوه تشخّص شعر نیما درمقایسه با ادبیات کلاسیک می‌شود. مقالهٔ حاضر سعی می‌کند به تبیین همـین مـسئله بپـردازد. بی‌تـردید نیـمایوشیج را

به‌معنای دقیق کلمه می‌توان «شاعر اجتماعی» نامید؛ زیرا هنر و شعرش زمینهٔ اجتماعی و انسانی دارد. فضای شعر فارسی در اشعار نیما به‌طور جدی و همه‌جانبه از «منِ فردی»[۵] فاصله می‌گیرد و به قلمرو «منِ اجتماعی و انسانی»[۶] وارد می‌شود. به‌تعبیر یکی از ناقدان شعر معاصر

> «نیما ضمیر"من" متکلم وحده در ادبیات سنتی را تبدیل به ضمیر غایب "او"؛ یعنی انسان محسوس جزئی و اجتماعی کرد. نیما که رفعت و جلال شعر کهن را می‌شناخت، شاعرانی چون نظامی و حافظ را در صف کبریا می‌دید؛ ازطرفی بحران ذهنیت در شعر سنتی را شناسایی کرده و می‌بایست دربرابر چشم هواداران غیرتی، این بنا را بازسازی می‌کرد و ازطرف‌دیگر باید در جامعه‌ای سنگ‌شده در استبداد، که خواب دموکراسی را هم نمی‌دید، از مدارا سخن می‌گفت: ضمیر "من" متکلم‌وحده در ادبیات سنتی، طی سده‌های متمادی نظر مسلط و مألوف بود. نیما با اعتبار بخشیدن به ابژه می‌بایست ضمیر "او" را جای‌گزین "من" کند. این جای‌گزینی نه‌تنها معضل شعر را حل می‌کرد، بلکه می‌توانست در آموزش تساهل و مدارا نیز نقش اجتماعی داشته باشد.»[۷]

نکتهٔ جالب اینجاست که بخشی از اشعار نیما که دربارهٔ من فردی سخن می‌گوید قابل تعمیم به من‌های اجتماعی و انسانی نیز هست. منظورم رمانتیسم نیمایی است که درعین‌حال رمانتیسم اجتماعی و انقلابی نیز هست. به گفتهٔ دکتر جعفری «گرایش رمانتیسم انقلابی ـ اجتماعی در عمق فکر و هنر نیما مستتر است.»[۸] این نکته را وقتی با بخش انبوهی از ادبیات گذشته مقایسه بکنیم، تفاوت این امر را لمس خواهیم کرد؛ چراکه در بخش اعظم اشعار غنایی کلاسیک فارسی، جهت‌گیری اجتماعی و انسانی به مرز صفر نزدیک می‌شود و کل شعر در پیرامون "من فردی" سخن می‌گوید.

عناصر اجتماعی و انسانی شعر نیما

عنصر آگاهی‌بخشی و روشنگری از ویژگی‌های اساسی شعر اجتماعی به‌شمار می‌رود؛ ازقضا شعر نیما هم این خصلت را داراست. نیما برخلاف شاعران کلاسیک که مدافع دربار و قدرت بودند، یک روشن‌فکر اجتماعی و سیاسی است. در شعر مشهور *خانه‌ام ابری است*، هنرمندان و شاعران غافل از محیط و زمانه را به باد سرزنش می‌گیرد:

خانه‌ام ابری است
یک‌سره روی زمین ابری است با آن
از فراز گردنه، خرد و خراب و مست
باد می‌پیچد...
آی نی‌زن که تو را آوای نی برده‌است دور از ره کجایی؟

(طاهباز،۱۳۸۳: ۷۶۱)[۹]

سطر آخر تصویر شاعران و هنرمندان سنت‌گرایی است که هنر و شعرشان غیراجتماعی است و همچون شاعران کلاسیک، غافل از مسائل حیاتی انسان و اجتماع به تولید هنر و شعر می‌پردازند. ازاین‌لحاظ شعر نیما سراسر مبارزه است برای رسیدن به اوضاع مطلوب انسانی و اجتماعی. نیما در اشعارش به‌عنوان پیش‌رو

> «یک بیدارگر است و با همه آمیخته است. تنها فرق او آگاهی یا زودتر آگاه‌شدن اوست و این امتیاز فاصله‌ای پیمودنی میان او و همراهانش به‌وجودنمی‌آورد، این امتیاز درحقیقت تعهّد یک وظیفه است نه کسب برتری، زیرا اساس این گرایش در هم‌بستگی انسان‌ها است.»[۱۰]

یک نکته درخصوص اجتماعی بودن شعر و هنر اضافه کنیم و آن اینکه ازنظر نگارنده شعر و ادبیات اجتماعی ذاتاً انسانی نیز هست، به‌همین‌دلیل شعر متعهّد و

اجتماع‌گرا نمی‌تواند زمینه‌های انسانی را نادیده بگیرد؛ بلکه خواه‌ناخواه با این زمینه گره می‌خورد. آری شعر نیما ازاین‌گونه است.

الف- گرایش این جهانی

نگرش نیما آن‌طوری که از کلیت اشعارش برمی‌آید، این جهانی است. برخی از ناقدان شعر معاصر به این مسئله توجه کرده‌اند. خود نیما نیز در یادداشت‌هایش از اینکه ادبیات کلاسیک توجهی به این دنیا نکرده و به امور باطنی و درونی پرداخته بود، انتقاد می‌کرد. محمد حقوقی از بینش مادی و عینی نیما سخن می‌گوید و با قاطعیت تمام دراین‌زمینه چنین اظهارنظر می‌کند:

> «شاعری است که جز با نگاه زمینی به جهان نمی‌نگرد؛ چراکه جهان را گذران می‌بیند و به اصل بقاش چندان اعتقاد نیست و ما این بینش را از همان «افسانه» آنجاکه به حافظ خطاب می‌کند به‌عیان می‌بینیم... . درحقیقت علت جدایی و فصل او از شعر ذهنی و کلی‌گویی گذشته و آشنایی و وصل او با شعر عینی و جزئی‌نگر امروز ازهمین‌روست.»[۱۱]

نیما در منظومهٔ رمانتیک مشهور خود *افسانه* ازنوعی عشق عینی و مادی سخن می‌گوید و شعر غنایی گذشته را به‌دلیل اینکه به عشق رنگ ماورائی و کلی داده بود، نقد می‌کند:

که تواند مرا دوست دارد
وندر آن بهرهٔ خود نجوید؟
هرکی از بهر خود در تکاپوست
کس نچیند گلی که نبوید
عشق بی‌حظ و حاصل، خیالی است!
...حافظا این چه کید و دروغی‌ست
کز زبان می و جام و ساقی است؟
نالی ار تا ابد، باورم نیست
که بر آن عشق‌بازی که باقی‌ست

من برآن عاشقم که رونده است!

(همان، ص۷۱ و ۷۲)

در سطر آخر، «من بر آن عاشقم که رونده است»، از همان عشق انسان به انسان سخن می‌گوید که ازنظر نیما نقطهٔ مقابل عشق حافظ است؛ که ازنوع «عشق باقی» است. در همین راستاست فقدان گرایشات عرفانی و متافیزیکی در اشعار نیما. به گمان نگارنده دو رأسی که شعر نیما به آن منتهی می‌شود، همان اجتماع و انسان است؛ البته با نگاه عینی و زمینی. از تظاهرات نگاه این جهانی شعر نیما، توجه به اصل عینیّت و دورشدن از بحث ذهنیّت و امـور باطنی است. نیما در یکی از نامه‌های خود خطاب به همسایهٔ فرضی می‌گوید:

> «به شما گفته بودم شعر قدیم ما سوبژکتیو است؛ یعنی با باطن و حالات باطنی سروکار دارد. در آن مناظر ظاهری نمونهٔ فعل‌وانفعالی است که در باطن گوینده صورت می‌گیرد و نمی‌خواهد چندان متوجه آن چیزهایی باشد که در خارج وجود دارد.»[۱۲]

یکی از خدمات پرارزش نیما به شعر فارسی همین توجه به ابژه و امر عینی است. نیما با قراردادن ابژه در مرکز کار شاعری خود، دایرهٔ تنگ متکلم‌وحدهٔ شعر کلاسیک را گسترش داد و نوعی رئالیسم هنری و ادبی را در شعر فارسی پی افکند که باعث شد شـعر معاصر فارسی بـه اجتماع و انسان گره بخورد و از لاک درون‌اندیشی صرف و اموربـاطنی بیرون بیاید.

مطلب دیگر اینکه سمبولیسم نیما نیز زمینهٔ عینی دارد که مدلول آن همان اجتماع و انسان است. می‌دانیم که شعر سمبولیک یا نمادگرا قبل‌از نیما در شعر کلاسیک فارسی سابقه داشته‌است، به‌خصوص در حوزهٔ ادبیات عرفانی و صوفیانه، شعر سمبولیک عارفانه رواج گسترده داشته‌است؛ بااین‌حال نیما بعداز آشنایی با ادبیـات اروپایی و نظریه‌های ادبی جدید به سمبولیسم عمق بیشتری داد

و زمینهٔ آن را به اجتماع و امور عینی کشاند. دکتر سعید حمیدیان با هوشمندی دراین‌زمینه می‌نویسد:

«آنچه پیداست اینکه اگرچه نمادگرایی در شعر با زمینهٔ اجتماعی مقوله‌ای کاملاً جدید (از نیمایوشیج به‌بعد) است، لیکن گونهٔ عرفانی آن پیشینه‌ای دیرین و پهنه‌ای فراخ در ادب پارسی دارد.»[۱۳]

از نقل‌قول دکتر حمیدیان مستفاد می‌شود که شعر نمادگرای اجتماعی نیما به‌کلی متفاوت از شعر نمادگرای عارفانهٔ گذشته است؛ به‌همین‌دلیل برخی ناقدان ازآن به «سمبولیسم اجتماعی»[۱۴] یاد می‌کنند. به نمونه‌ای از شعر *ققنوس* نیما ازاین‌نظر بنگریم:

ققنوس، مرغ خوش‌خوان، آوازهٔ جهان
آواره مانده از وزش بادهای سرد
بر شاخ خیزران
بنشسته است فرد
بر گِرد او به هر سر شاخی پرندگان
او ناله‌های گم‌شده ترکیب می‌کند

(همان، ص۳۲۵)

شعر *ققنوس* نیما نخستین شعر سمبولیک وی با زمینهٔ عینی و اجتماعی است. ققنوس شعر نیما برخلاف ققنوس‌های شعر کلاسیک فارسی، نماد خود نیما و هر شاعر دیگری از جنس خویش است. در اشعار *مرغ غم*، *مرغ مجسمه* و *غراب* نیز همچون ققنوس پرندگانی به‌منزلهٔ نماد خود شاعر هست. تطوّر نمادها از شعر کلاسیک به شعر نیما با کلیت اشعارش مطابقت ارگانیک دارد. شعری که نگاه تازه به اجتماع و انسان را طنین افکنده‌است، بالطبع نمادهایش نیز نمی‌تواند تکراری و

دست‌نخورده باقی بماند، لذا نمادپردازی اجتماعی و انسانی در شعر نیما به هنر او عمق و گسترهٔ خاصی بخشیده و شعرش را نوجو و نوآیین معرفی می‌کند.

ب ـ اصالت انسان

پیرمرد عجب مزاج سالمی داشت، از بن‌وجود متعهّد بود؛ متعلّق تعهّد نیما در وهلهٔ اول انسان بود. نیما به‌معنای دقیق کلمه انسان‌مدار بود. دکتر حمیدیان به همین نکتهٔ مهم در آثار نیما اشاره می‌کند: «نگرش نیما به‌طور کلی این جـهانی (سکولار) و انسان‌مدار (اومانیستی) است و این معنی هم از کلیّت اشعارش برمی‌آید و هم از آثار نثری و نامه‌هایـش»؛[15] نیما نمی‌توانست بدبختی و فلاکت هزاران انسان عصرخود را در اینجاوآنجا با دو چشم تیزبینش ببیند و درعین‌حال مثل خیل عظیمی از شاعران کلاسیک و هم‌عصرخود بدون آنکه ککش بگزد، بگذرد. دفاع از تمام حقوق عینی و اجتماعی انسان، جوهر اشعار و نوشته‌های او را تشکیل می‌دهد. این نگرش با آن ذهنیت و جهان‌بیـنی که انسـان ایرانی از عصر مشروطه به‌بعد وارد آن شده‌است، همسوست. برخی محققان از این ذهنیت به «ذهنیت و جهان‌بینی مشروطگی و اومانیستی» تعبیر کرده‌اند.[16] خود نیما به‌صراحت در یکی از یادداشت‌هایش می‌گوید: «مایهٔ اصلی اشعار من رنج دیگران است. به‌عقیدهٔ من گویندهٔ واقعی باید آن مایه را داشته باشد. برای پیرمرد انسان ارزش اصلی است و تمام موانعی که دشمن انسان و انسانیت است، سزاوار نفی و دشمنی است.

محمد مختاری از ناقدانی است که به‌طور مفصل دربارهٔ ارزش انسان در شعر نیما سخن گفته‌است:

> «انسان همواره نقطهٔ عزیمت ذهن و نشستنگاه اندیشه و احساس نیماست. چه هنگامی که از خود بگوید و چه زمانی که از دیگری بگوید. اما شاعر کمتر به‌تنهایی از خود سخن می‌گوید. دستگاه همیشگی رابطهٔ انسانی در ذهن او مثلث «من، تو، او» است، اما حضور دیگری غالباً به‌معنای عینی و جزئی کلمه در سرتاسر شعر و ادب

کلاسیک فارسی غایب است، چراکه تصویر انسان در شعر و ادبیات کلاسیک کلی است.»[۱۷]

در این نکته با دکتر حسن‌لی هم‌نظرم که می‌گوید:

«در ادبیات گذشتهٔ ما انسانی که مطرح بوده‌است بیشتر به گونه‌ای کلی است و بیش‌از اینکه به‌صورت شخصیت باشد به شکل تیپ است، انسانی که در شعر معاصر مطرح می‌شود انسانی عینی و امروزی است.»[۱۸]

به اشعار زیر از نیما که بیانگر گرایش انسانی اوست، نظری بیفکنیم:

من به تن دردم نیست
یک تب سرکش تنها پکرم ساخته و دانم این را که چرا
و چرا هر رگ من از تن من سفت و سقط شلاقی است
که فرود آمده سوزان
دم‌به‌دم در تن من
تن من یا تن مردم، همه را با تن من ساخته‌اند

(همان، ص۷۵۸)

سطر آخر درست بیانگر یکی گشتن با مردم است. به‌تعبیر خود نیما همه را با تن من ساخته‌اند. بی‌گمان تعهّد نیما ازنوع عمیق و انسانی آن بود. او چنان در انسان‌های دیگر مستهلک است که می‌سراید:

دوران عمر زودگذر، ارزشیش نیست
در خیر از برای کسان
گر بارور نباشد
سود هزار تن را
اندر زیان کار تنی چند

خواهان اگر نباشد

(همان، ص۵۱۹)

بنابراین ازنظر نیما اگر عمر انسان به‌خاطر دیگران نباشد و سودی به حال مردم نبخشد، چنین زندگی ارزش واقعی نخواهد داشت. قدر مسلم این است که نیما رسالت اجتماعی و انسانی شعر و ادبیات را عمیق‌تر کرد. و برای نخستین‌بار (البته قبل‌از او شعر و ادبیات مشروطه داعیه‌دار تعهد اجتماعی بود) سخن از رابطهٔ شعر و ادبیات با مسئلهٔ تعهد گفت. دکتر براهنی دربارهٔ رسالت‌های چهارگانهٔ شعر و ادبیات مدرن فارسی می‌نویسد:

> «چهار رسالتی که در صفحات قبل از آنان سخن گفتیم، چهار مسئولیت به‌وجود می‌آورد که بهتر است آن‌ها را به‌ترتیب مسئولیت زمانی، مسئولیت مکانی، مسئولیت اجتماعی و مسئولیت ادبی نام دهیم. شاعری مثل نیمایوشیج به این چهار مسئولیت آگاهی کامل داشت و گاهی فقط نه در یک منظومه و یک شعر، بلکه حتی در یک سطر ساده، مجموع این چهار مسئولیت را با هم تلفیق می‌داد.»[۱۹]

به‌نظر نگارنده شعر معروف *مهتاب* نیما بیانگر تعهد انسانی اوست:

می‌تراود مهتاب
می‌درخشد شبتاب
نیست یک‌دم شکند خواب به چشم کس ولیک
غم این خفتهٔ چند
خواب در چشم تَرَم می‌شکند
نگران با من استاده سحر
صبح می‌خواهد از من
کز مبارک‌دم او آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در جگر خاری
از ره این سفرم می‌شکند

(همان، ص٦٦٣)

آری! نیمای متعهد، پاس‌دار فضایی است که تمام موانع انسانی ازمیان رفته‌باشد؛ لذا باصراحت می‌سراید: «*غم این خفتهٔ چند/ خواب در چشم ترم می‌شکند*»، نیما به‌درستی می‌گوید که خواب جهل و بی‌خبری قوم، آرام و قرار را از من ربوده‌است. صدالبته چنین شاعر و متفکر ادبی نمی‌تواند از لاک درون‌اندیشی و امور باطنی بیرون نیاید و انسان‌های مغروق در اجتماع را نبیند و تلاش نکند چنین مغروقانی را نجات دهد. حساسیت و فریاد شاعر در شعر معروف *آی آدمها* درخور تأمل است. در این شعر ملاحظه می‌کنید که نجات یک امر درونی و فردی نیست بلکه یک امر اجتماعی است. به‌دلیل پرهیز از اطالهٔ کلام از ذکر شعر *آی آدمهای* نیما در اینجا پرهیز می‌کنیم.

ج- استبدادستیزی و آزادی‌خواهی

قدر مسلم این است که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر نیما ستیز دائمی و سازش‌ناپذیر آن با استبداد و مجموعهٔ آن است؛ مبارزه با استبداد در تمام زمینه‌ها اعم‌از استبداد سیاسی، استبداد ادبی و فرهنگی. شعر کلاسیک فارسی به‌اندازهٔ شعر نیما سایهٔ شوم استبداد را بر سرش این‌قدر حس نکرده‌بود؛ چراکه با نسیم خوش آزادی‌خواهی آشنا نبود، کما اینکه شعر نیما نتوانست استبداد وزن و عروض و قافیهٔ سنتی را تحمل کند و باعث شد فرم و محتوای شعر فارسی ترک عظیمی بردارد و اندکی ورم چرکینِ خویش را از خود دفع کند. منظور از ورم چرکین همان استبداد ادبی بود که باعث شده‌بود مدت‌ها شعر فارسی سترون باقی بماند و حتی در دوره‌هایی (مثل دورهٔ موسوم به بازگشت ادبی)، چهره‌های متکرر و کاریکاتور تولید کند. بگذریم از استبدادستیزی برخی شاعران و نویسندگان

کلاسیک که آنان نیز اجرشان مشکور و تلاششان مقدس بود. شعر نیما در بسیاری از موارد با زبان نمادین از شب سخن می‌گوید. شب در شعر نیما، نماد استبداد و فضای نامطلوبی است که مخالف آرمان شاعر و مانع هرگونه دموکراسی و آزادی‌خواهی است. به شعر معروف نیما که بیانگر «شب» به‌معنای نمادین کلمه است، بنگرید:

هست شب، یک شب دم‌کرده و خاک
رنگ رخ باخته‌است
باد، نوباوهٔ ابر از برِ کوه
سوی من تاخته‌است
هست شب همچو ورم‌کرده تنی گرم دراستاده هوا
هم ازاین‌روست نمی‌بیند اگر گمشده‌ای راهش را
با تنش گرم، بیابان دراز
مرده را ماند در گورش تنگ
با دل سوختهٔ من ماند
به تنم خسته که می‌سوزد از هیبت تب!
هست شب، آری شب

(همان، ص۷۷٦)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ملاحظه می‌شود که چقدر شعر مذکور به ژرفی، استبداد همه‌جانبه و فراگیر را با نماد شب القاء می‌کند. صدالبته چنین شبی که ازبن سرشته به زمینهٔ اجتماعی و سیاسی است، بسیار متفاوت از شب‌های خوش‌نشینی و شراب برخی شاعران کلاسیک است. شب در شعر کلاسیک عنصری مجزّا و جدا از زمینهٔ اجتماعی است. آیا شب‌ستیزی نیما ارتباط تنگاتنگی با اندیشهٔ کلان او؛ یعنی انسان‌مداری ندارد؟ در شعر *جغدی* پیر نیز جغد نماد استبداد در شعر نیماست:

هیس! مبادا سخنی، جوی آرام
از بر درّه بغلتید و برفت...
این زمان بالش در خونش فرو
جغد بر سنگ نشسته‌است خموش،
هیس مبادا سخنی، جغدی پیر
پای در قیر به ره دارد گوش

(همان، ص٤٤٣ و ٤٤٤)

روشن است که جغد در سنت شعر کلاسیک فارسی نشانه و نماد شومی و سرنوشت بد بود که اساساً ارتباطی با زمینهٔ اجتماعی و عینی نداشت؛ درحالی‌که در شعر نیما، جغد نماد استبداد است که با زمینهٔ اجتماعی و سیاسی سرشته‌است. به‌نظر می‌رسد شعر معروف و نمادین ناقوس نیما با هربار نواختن طنین خویش و به‌تعبیر شاعر دینگ‌دانگ خود، لرزه بر اندام استبداد می‌افکند و نوید آزادی‌خواهی و برابری می‌دهد. به بند آخر این شعر، ازاین‌منظر توجه کنیم:

او با نوای گرمش دارد
حرفی که می‌دهد همه را با هم نشان
تا با هم آورد
دل‌های خسته را
دل برده‌است و هوش ز مردم کشان‌کشان
او در نهاد آنان
جان می‌دمد به قوّت جانِ نوای خود
تا بی‌خبر ننمایند
بر یأس بی‌ثمر نفزایند

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در تاروپود بافتهٔ خلق می‌دود
با هر نوای نغزش رازی نهفته را
تعبیر می‌کند
از هر نواش
این نکته گشته فاش
کاین کهنه دستگاه
تغییر می‌کند

(همان، ص۵۰۷)

منظور نیما از «کهنه دستگاه» همان دستگاه استبداد است که شاعر با خوش‌بینی می‌گوید بساطش برچیده می‌شود. برخی ناقدان از شعر *ناقوس* نیما به خوش‌بینانه‌ترین شعر او یادکرده‌اند. دکتر پورنامداریان دربارهٔ شعر *ققنوس* می‌نویسد:

> «شعر ققنوس یکی از خوش‌بینانه‌ترین شعرهای نیماست که در بهمن ۱۳۲۳ سروده شده‌است. دوازده‌بند شعر که هر بند آن با بانگ ناقوس آغاز می‌شود، شاید با دوازده ساعت شب بی‌مناسبت نباشد و معنی شعر روشن است و چندان ابهامی ندارد. جامعه‌ای درآستانهٔ تحول تصویر می‌شود. به اوضاع حاکم بر آن، نیروهای بالقوهٔ انقلابی و ارتجاعی، اوضاع نابسامان زندگی، فقر و برهنگی و زندان که خود مایهٔ رواج فساد و تباهی‌اند اشاره می‌شود.»[۲۰]

و سرانجام همان‌طوری‌که نقل شد با خوش‌بینی تمام اعلام می‌دارد که این دستگاه کهنه، تغییر می‌کند.

دـ اصالت اراده و اختیار آدمی

بی‌تردید شعر و تفکر نیما ازبن وجود، ستایشگر اراده و اختیار انسان‌ها در تعیین سرنوشت خویش در این دنیاست. در شعر او با آگاهی‌بخشی به توده‌ها می‌توان وضعیت موجود را تغییر داد. استبداد و نظام ارباب‌ورعیّتی را کنار زد و فضای

سراسر انسانی و آزاد آفرید؛ درحالی‌که در ادبیات گذشته کمتر به نقش انسان در تعیین سرنوشت خویش و دگرگونی نظام‌های استبدادی پرداخته شده‌بود. دکتر کاووس حسن‌لی دراین‌زمینه به‌درستی می‌نویسد:

«انسان در گذشته یا خود را در چنبرهٔ تقدیر می‌دانست یا چشم‌وگوش‌بسته پیرو کسی چون پیر و قطب و ولی می‌دید یا پادشاه را همچون سایهٔ خدا بر روی زمین می‌پنداشت و معمولاً درحال تسلیم و قبول به‌سر می‌برد و شاعران گذشته هم معمولاً مشوق این تقدیر و حاکمیت کیوانی و پیرو بی‌چون‌وچرا بودند و تلقی می‌کردند که «که غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟» در این دستگاه فکری حداکثر خودسازی آدمی توجه به درون، بی‌اعتنایی به بیرون (ازجمله اوضاع اجتماعی و ظلم‌وجور حکام)، مبارزه با شیطان نفس و رسیدگی به یک وارستگی درونی بود. به‌همین‌دلیل در ادبیات گذشتهٔ ما کمتر به نقش انسان در دگرگونی نظام‌های استبدادی و استثماری پرداخته شده‌است و بسیار کمتر به‌ضرورت مبارزهٔ افراد با دستگاه‌های ستمگر حاکم توجه نشان داده شده‌است.»[۲۱]

نیما معتقد به اختیار تاریخی توده‌هاست. در شعر معروف *مرغ آمین*، که نماد خود نیما و هر پیشرو دیگری است، این‌چنین ارادهٔ انسان‌ها را در برچیدن نظام استبداد می‌ستاید و زبان، با درد مردم می‌گشاید و بانگ برمی‌دارد:

آمین!...
مرغ می‌گوید
زوالش باد!
باد با مرگش پسین درمان
ناخوشی آدمی خواری
مرغ می‌گوید:
جدا شد نادرستی
خلق می‌گوید

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

باش تا جدا گردد
مرغ می‌گوید
رها شد بندش از هر بند، زنجیری که بر پا بود
خلق می‌گوید:
باش تا رها گردد...
و به واریز طنین هردم آمین‌گفتن مردم
چون صدای رودی از جا کنده، اندر صفحهٔ مرداب آن‌گه گم
مرغ آمین‌گوی
دور می‌گردد...
می‌گریزد شب
صبح می‌آید

(همان، ص۷٤٥-۷٤۹)

ملاحظه می‌شود که چقدر با قاطعیت، مرغ آمین‌گوی، گریختن شب را که از نمادهای مشهور نیماست اعلام می‌دارد و به‌جای آن آمدن صبح را که نماد عدالت و آزادی واوضاع بهتری است، می‌ستاید. حال این‌گونه ستایش ارادهٔ انسان‌ها را مقایسه کنید با قضاوقدرگرایی سیاه بخش انبوه شعر کلاسیک فارسی تا ببنید تفاوت ره از کجاست تا به کجا! در شعر نیما به‌تعبیر محمد مختاری از آدم‌های کوچک همه کاری ساخته است؛

«دگرگون‌کردن لحظه‌به‌لحظهٔ موقعیت انسان به دست ارادهٔ خود اوست، رهایی در گرو هستی همه هست و انسان اسطورهٔ اصلی تاریخ است و همه‌چیزی از او ساخته است.»[۲۲]

تقدیر و سرنوشت آدمی ازنظر نیما یک امر آسمانی و متافیزیکی ازپیش تعیین‌شده نیست؛ بلکه برعکس یک امر زمینی و عینی، آن هم به دست همین انسان‌های به‌ظاهر کوچک است. به‌علت همین ستایش اراده و تلاش انسان‌هاست که در ناقوس این‌چنین، جهان دیگر (جهان مطلوب) را مژده می‌آورد:

او مژدهٔ جهان دگر را
تصویر می‌کند
از هر نواش
این نکته گشته فاش
کاین کهنه دستگاه
تغییر می‌کند

(همان، ص۵۰۷)

ازنظر پدر شعر نوی فارسی، هر حرکت تحول‌آفرین و رو به‌جلو از ارادهٔ مثلث «من، تو، او» برمی‌آید. حتی دراین‌زمینه همچون شعر کلاسیک فارسی توقعی ندارد که «دستی از غیب برآید و کاری بکند»؛ این‌بار یکی از بندهای شعر *ناقوس* پیرمرد را مروری بکنیم:

دینگ دانگ! ... یک‌سره
از میمنه
تا میسره
آن بافته گسیخت
و اهریمن پلید
افسون بر آب ریخت
هر صورتش نگارین
با یاد شد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

با خاک شد عجین
برچیده گشت
آمد نگون
وز هم گسست
شالودهٔ فسانه دیرین
الفاظ ناموافق
معنی نامساعد آیین...
منسوخ شد
منکوب ماند
مردود رفت
بادی که بود از آن
مرده‌چراغ خلق
راهی کزآن برفت
غارت به باغ خلق

(همان، ص۵۱۵ و ۵۱۶)

در بند بالا، برعکس شعر کلاسیک، نیما استبداد و اوضاع نامطلوب اجتماعی و سیاسی را یک امر عینی می‌داند؛ آن هم برساختهٔ همین انسان‌های روی زمین؛ بنابراین برداشتن یا ازبین بردن آن توسط همین انسان‌هاست و لاغیر. آری در شعر *ناقوس* نیما به‌روشنی دیدهٔ عینی به این مسئلهٔ اجتماعی نگریسته می‌شود.

ج- طبیعت‌گرایی انسان‌گرایانه

نیما درکنار نوآوری‌ها و عادت‌شکنی‌های دیگر، نگاه تازه‌ای به جهان و طبیعت انداخت. درواقع

«نخستین حرکت تفکر و هنر مدرن که نیما از آن متأثر شد، عبور از جهان‌شناسی کهن بود که براساس آن، جهان پدیده‌ای ایستا و ثابت محسوب می‌گردید با مبانی مؤلفه‌هایی لایتغیّر.»[۲۳]

طبیعت در شعر کلاسیک فارسی بیشتر به‌عنوان یک امر مجزا و جدا از انسان مطرح بود، به‌خصوص در ادبیات عرفانی و صوفیانهٔ فارسی که تجلی صفات حق بود، اما در شعر نیما و شعر معاصر راستین این نگاه ازبن دگرگون شد و طبیعت با انسان‌مداری گره خورد. رابطهٔ بی‌واسطه و انسانی با طبیعت مطرح شد. محمد مختاری دربارهٔ طبیعت‌گرایی انسان‌گرایانهٔ نیما می‌نویسد:

«نیما درپی آن است که هم انسان به شیوه‌ای انسانی به طبیعت بنگرد و هم طبیعت به شیوه‌ای انسانی به انسان مربوط شود. می‌خواهد رابطه‌ای بی‌واسطه میان طبیعت و آدمی برقرار شود.»[۲۴]

بـایـد گفـت طبیعـت‌گرایی نیما یکی از جـلـوه‌های انسان‌مداری اوست و ازاین چشم‌انداز تشابهات بسیاری بین نیما و انسان‌گرایان رنسانس اروپا هست. همهٔ اجزاء کوچک و بزرگ طبیعت از بی‌جان‌ها گرفته تا حیوانات و جانداران و گیاهان درمجموع مواد خامی است در دست شاعر تا بتواند نگاه اجتماعی و انسانی نیما را منعکس کرده و انتقال هنری دهد. درموارد بسیاری از کلیات اشعار نیما، اجزاء طبیعت نیز مثل خود شاعر، نگران جامعهٔ ایرانی و مسائل آن است. غرض اینکه طبیعت در شعر نیما جدا از شاعر نیست و صاحب اراده و به‌تعبیر روان‌شناسانه فعال و اثـرگذار اسـت تا منفـعل و اثرپـذیر صرف و ساکت. طبیعت‌گرایی نیما معنایش گریختن از شهر و ماشینیسم و آسودن در دامان دشت و جنگل نیست؛ به‌تعبیردیگر

«طبیعت‌گرایی نیما با برخی حساسیّت‌های شاعرانهٔ سطحی و جلف که بازگشت به طبیعت را با بازگشت به دامان دشت‌ودمن و خلـوت غیراجتماعی و درحقیقت به عقب‌ماندگی‌های روستا یکی می‌انگارد، هیچ ارتباطی ندارد.»[۲۵]

در شعر *مهتاب* نیما، سحر که یکی از اجزاء طبیعت است همچو شاعر پیش‌رو، نگران رسیدن صبح عدالت و اوضاع مطلوب است:

نگران با من استاده سحر
صبح می‌خواهد از من
کز مبارک‌دم او آورم این قوم به جان باخته را بلکه خبر
در جگر لیکن خاری
از ره این سفرم می‌شکند

(همان، ص٦٦٣)

در شعر دیگری باعنوان *کک کی*، نیز *کک کی* نماد خود شاعر است که این‌گونه با او درآمیخته و یکی گشته است:

دیری است نعره می‌کشد از بیشهٔ خموش
کک کی که مانده گم
از چشم‌ها نهفته پری‌وار
زندان بر او شده‌است علفزار
بر او که او قرار ندارد
اما به تن درست و برومند
کک کی که مانده گم
دیری است نعره می‌کشد از بیشهٔ خموش

(همان، ص۷۸۳)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

خلاصه اینکه نگاه نیما به طبیعت به‌مثابهٔ یک سیّاح بازی‌گوش و گریخته از ماشین نیست، که یک نگاه لوکس و توریستی به طبیعت دنج و آرام دارد؛ بلکه نگاهش دردمندانه و اجتماعی است. خوانندهٔ شعر نیما نگاه متعهدانهٔ او را به طبیعت نیز متوجه می‌شود. اشعاری همچون: *ماخ اولا*، *کک کی*، *داروگ*، *همه شب*، *ری را*، *شب است*، *ققنوس*، *کار شب‌پا* و غیره از مواردی است که نیما به اجزاء و عناصر طبیعت، رنگ اجتماعی و انسانی می‌دهد و آن‌ها را با وجودش می‌آمیزد؛ به‌گونه‌ای‌که رابطهٔ بی‌واسطه شاعر با اجزاء طبیعت، عینِ وجود و هستی اوست.

نتیجه‌گیری

جهت‌گیری اجتماعی و انسانی بخش بزرگی از شعر و ادبیات فارسی کلاسیک، ضعیف و بیمارگونه بود. به‌طور کلی از عصر مغول به‌بعد و تسلط همه‌جانبه و فراگیر عرفان و تصوف ابن‌عربی و اخلاف او، گرایشات اجتماعی به مرز صفر رسیده‌است. درواقع تعهّد اجتماعی و انسانی نسبت‌به شعر و ادبیات ازطریق ادبیات مشروطه به عصر معاصر می‌رسد؛ به‌گونه‌ای‌که یکی از وجوه تشخّص شعر نیما درمقایسه با ادبیات کلاسیک می‌شود. نیما با قراردادن ابژه در مرکز کار شاعری خود، دایرهٔ تنگ متکلم‌وحدهٔ شعر کلاسیک را گسترش داد و نوعی رئالیسم هنری و ادبی در شعر فارسی پی افکند که باعث شد شعر معاصر با اجتماع و انسان گره بخورد و از لاک درون‌اندیشی صرف و امور باطنی بیرون بیاید. نگرش نیما به‌طور کلی، این جهانی (سکولار) و انسان‌مدار (اومانیستی) است. تصویر انسان در شعر گذشته، بیشتر کلی بود ولی در شعر نیما ازنوع عینی و جزئی است. گرایش این جهانی، اصالت انسان، استبدادستیزی و آزادی‌خواهی، اصالت اراده و اختیار آدمی و طبیعت‌گرایی از عناصر اجتماعی و انسانی شعر و تفکر نیما به‌شمارمی‌رود. پایان سخن اینکه، به‌نظر می‌رسد به‌طور کلی بین جوامع برخوردار از دموکراسی و آزادی‌خواهی شعر و ادبیات اجتماع‌گرا و انسان‌مدار است.

پی‌نوشت‌ها

۱ـ تعبیر «جدول ضرب» و نظریهٔ «شعر جدولی» در آثار دکتر محمدرضا شفیعی‌کدکنی به‌کار می‌رود و به‌عنوان آسیب‌شناسی و بیماری هنری نسل خردگریز در آثار ایشان از آن یاد می‌شود. دکتر شفیعی‌کدکنی درایـن‌زمینه می‌نویسد: «اگر به عمق این نوشته‌ها نیز توجه شود همهٔ این نوشته‌ها، جان کلامشان و خلاصهٔ انشاءنویسی‌شان دعوت به خردگریزی و پناه‌بردن به عالم اساطیر و مقولات بیروناز تجربه و «مرزهای سحر و افسون» است. همان‌هایی که به احضار جنّ و کریشنامورتی و کاستاندا پناه می‌برند.» (شفیعی‌کدکنی، محمدرضا: ***زمینهٔ اجتماعی شعر فارسی***، ص٤١٦)

۲ـ ــــــــــــــــ: ***ادوار شعر فارسی***، ص٤٩.

۳ـ این گزاره‌ها، نـقل به‌مضمون دیدگاه دکتر شفیعی‌کدکنی است. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: ***تازیانه‌های سلوک***، ص٥٥ و ٥٦)

٤ـ زرین‌کوب، حمید: ***چشم‌انداز شعر نوی فارسی***، ص١٦.

٥ـ منظور از «من فردی» همان من شخصی شاعر است؛ شعر بر محور چیزهایی که با «من شخصی» شاعر پیوند دارد حـرکت می‌کند، «مـثل من گویندگان شعر درباری و بعضی شعرهای عاشقانهٔ رمانتیک در دورهٔ اخیر». شفیعی‌کدکنی، محمدرضا: ***ادوار شعر فارسی***، ص٨٧.

٦ـ من اجتماعی که «حوادث پیرامون را درقیاس با زندگی و خواست‌های شخـص خود نمی‌سنجد؛ بلکه مجموعه‌ای از هم‌سرنوشتان خود را برش زمانی و مکانی معین درنظر دارند و اگر «من» می‌گویند، شخص خودشان منظور نیست» و من انسانی یا بشـری که «از مرز و مکان محدود فراتر می‌روند، برای آن‌ها سرنوشت انسان و مشکلات حیات انسانی مطرح است.»، همان، ص٨٨.

۷ـ جورکش، شاپور: ***بوطیقای شعر نو***، ص ۹ و ۱۰.

۸ـ جعفری، مسعود: ***سیر رمانتیسم در ایران***، ص ۲۸۰.

۹ـ ارجاع اشعار نیما در این مقاله از اثر زیر است:

طاهباز، سیروس: ***مجموعهٔ کامل اشعار نیمایوشیج***.

۱۰ـ مختاری، محمد: ***انسان در شعر معاصر***، ص۲۷۳.

۱۱ـ حقوقی، محمد: ***شعر زمان ما*** (نیمایوشیج) ص١٦ و ١٧.

۱۲ـ طاهباز، سیروس: ***دربارهٔ هنر شعر و شاعری***، ص ۱۳۹.

۱۳ـ حمیدیان، سعید: ***دگردیسی*** (روند دگرگونی‌های شعر نیمایوشیج)، ص١٤٣.

۱٤ـ سمبولیسم اجتماعی اصطلاح ادبی است که جریان غالب و مسلط شعر معاصر فارسی در دهۀ سی و چهل به‌شمار می‌رود. بـرای اطلاعات بیشتر ر.ک (حسین پورچافی، علی: ***جریان‌های شعری معاصر فارسی***، ص۱۹۳ـ ۲۸۹.

۱۵ـ حمیدیان، سعید: همان، ص٤٥.

۱٦ـ شفیعی کدکنی، محمدرضا: «فـرهنگ گذشته و نیازهای امروز»، فصلنامه‌هستی، بهار ۱۳۷۲، ص٦۰.

۱۷ـ براهنی، رضا: ***طلا در مس***، ج۲، ص۷۹٤.

۱۸ـ حسن‌لی، کاووس: ***گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران***، ص٤۳.

۱۹ـ براهنی، رضا: همان، ج۲، ص٦٤٥.

۲۰ـ پورنامداریان، تقی: ***خانه‌ام ابری است***، ص٤۰ و ٤۱.

۲۱ـ حسن‌لی، کاووس: همان، ص٤۰ و ٤۱.

۲۲ـ مختاری، محمد: همان، ص۲۲۹.

۲۳ـ حسن‌لی، کاووس: همان، ص۳۳.

۲٤ـ مختاری، محمد: همان، ص۱۹۰و ۱۹۱.

۲٥ـ همان، ص۱۹۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱ـ براهنی، رضا: ***طلا در مس***، ج۲، تهران: زمان، ۱۳۸۰.

۲ـ پورنامداریان، تقی: ***خانه‌ام ابری است***، چ۲، تهران: سروش، ۱۳۸۱.

۳ـ جعفری، مسعود: ***سیر رمانتیسم در ایران***، چ۱، تهران: مرکز، ۱۳۸٦.

٤ـ جورکش، شاپور: ***بوطیقای شعر فارسی***، چ۲، تهران: ققنوس، ۱۳۸۵.

۵ـ حسن‌لی، کاووس: ***گونه‌های نوآوری در شعر معاصر ایران***، تهران: ثالث، ۱۳۸۳.

٦ـ حسین پورچافی، علی: ***جریان‌های شعری معاصر فارسی***، چ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸٤.

۷ـ حقوقی، محمد: ***شعر زمان ما*** (نیمایوشیج)، چ٦، تهران: نگاه، ۱۳۸٤.

۸ـ حمیدیان، سعید: ***داستان دگردیسی*** (روند دگرگونی‌های نیمایوشیج)، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۳.

۹ـ زرین‌کوب، حمید: ***چشم‌انداز شعر نوی فارسی***، چ۱، تهران: توس، ۱۳۵۸.

۱۰ـ شفیعی‌کدکنی، محمدرضا: ***ادوار شعرفارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت***، چ۱، تهران: سخن، ۱۳۸۰.

۱۱ـ ــــــــــــــــ: ***تازیانه‌های سلوک***، چ۵، تهران: آگه، ۱۳۸۵.

۱۲ـ ــــــــــــــــ: ***زمینهٔ اجتماعی شعر فارسی***، چ۱، تهران: اختران، ۱۳۸٦.

۱۳ـ ــــــــــــــــ: «شکار معانی در صحرای بی‌معنی»، مجلهٔ زبان و ادبیات فارسی، س ۹، ش۳۲، ۱۳۸۰.

۱٤ـ ــــــــــــــــ: «فرهنگ گذشته و نیازهای امروز»، فصلنامهٔ هستی، ش۱، بهار ۱۲۷۲.

۱۵ـ طاهباز، سیروس: ***دربارهٔ هنر شعر و شاعری***، تهران: نگاه، ۱۳۸٦.
۱٦ـ ــــــــــــــــــــ : ***مجموعهٔ کامل اشعار نیمایوشیج***، چ٦، تهران: نگاه، ۱۳۸۳.
۱۷ـ مختاری، محمد: ***انسان در شعر معاصر***، چ۲، تهران: توس، ۱۳۷۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی